

متن پرسش

باسمه تعالی سلام و عرض ادب: در ستایش از گوش‌گرانِ زمانه، و ایستاده در آستانه محرمیتِ وجود! سلام! این آغازین حرف من بسان آخرینش که تصدیق باشد با شماست. هرچند که سلام، خود، تصدیق است و تصدیق، سلام ایامی گذشته مستجابی رحمت‌الله علیه همه‌ی ما را به اختیار وداع گفت. من ماندم و حرف‌هایی ناگفته با او ناگفته‌هایی که اجازه نمی‌داد بیشتر به او سر بزنم. آخر ناچار با او بر سر مزارش درد دل کردم. در نوشته‌ای شبانگاه که هیچ‌گاه بدستش نرسید از آن‌رو که دیگر با ما نبود گفتم: هرکس از مستجابی بنویسد از فتوت و جوانمردی خواهد نوشت. ولی عجب که فتوت هم نتوانست زبان مرا با او باز کند و مرگ تنها نسبتی بود که اجازه می‌داد که او فقط بشنود و من فقط بگویم و آزادانه بگویم؛ از اینکه چه می‌خواستم و چه نمی‌خواستم خواسته‌هایی با غرض یگانه هرچند که پس از گفتن هیچ از خواسته‌هایم حاصل نیاید. ولی امشب آمدم که با شما بنویسم. آخر پس از رفتن مستجابی که زبانم باز شد دیدم فقط می‌خواستم بگویم نمی‌دانم شما فراتر از فتوت چه دارید یا قدر فتوت شما تا کجاست که با شما می‌توانم بنویسم. شاید خود فتوت باشد که می‌تواند فقط گوش باشد و از این پاره‌پاره‌ی کلمات توقعی نداشته باشد مثل نویسنده‌اش گرچه من هنوز هیچ نگفتم. وقتی حضور نیست به‌جان تنم می‌افتم که چه‌ها از من در این زمانه دریغ کرده و نقص‌هایش را به‌رخ او و خالقش می‌کشم و وقتی حضور می‌آید خالی از پرسش و درخواستم و چه‌بسا منت اشک را هم نکشم! ولی حالا در این (مرز) و (بین)م! این شگرف‌ترین کلمه برای من از سالها پیش که بیتی خواندم از جاهل‌ترین انسان‌ها که از قضا شاعر بود. من سپیده‌دمان رفتن یارم در این بین (لحظه‌ای که هست ولی دارد می‌رود) پیش درختانِ سمره از شدت اشک گوئیا حنظل می‌شکافم [امرئ‌القیس/معلقات سبع] من گاهی هم می‌نویسم ولیکن از یادداشت‌های دیگران که البته، هم‌سخن منند می‌رنجم شاید حسودی‌ام می‌شود یا غبطه یا هرچه و مرا از هم می‌پاشد و هستی‌ام را به‌باد می‌دهد و کارم را به‌انصراف می‌کشد و آن لحظه، به همه‌چیز بدبین می‌شوم. آن لحظه تازه می‌شوم از سر پیدا شدن چشم محتاج می‌شوم و می‌بینم که بین هستی و نیستی ایستاده‌ام از نیستی گریزان و هستی را خواهان! آن لحظه که می‌فهمم آدمم و دلبسته نیستم و کین‌توزم و بدبخت یا شاید محتاج؛ آن لحظه‌ای که می‌یابم هنوز چیزی کم است و وجودم هنوز چیزی را ندارد و جای چیزی خالی است. به‌تهی بودن فنجانی که همین چند لحظه پیش یقین دارم پرش کرده بودم من هنوز چیزی نگفتم‌ام چرا که در (بین)م و تهی. فقط می‌نویسم که ببینم با شما آزادم؟ من پرسشی از اینکه خدا هست یا نیست ندارم و نه حتی نیامده‌ام از رنجی که برده‌ام بگویم تا شما جبران‌ش کنید و نه از مصائبی که

دیده‌ام تا چاره‌گرش باشید. من کتاب نمی‌خوانم! و فکر نمی‌توانم بکنم! و نمی‌توانم شجاع باشم! یا تصمیم بگیرم! خود را ترسو می‌دانم و بی‌چیز و کارم تحمل رنجی است که به آن مبتلا شده‌ام بامید آینده‌ای که فکر می‌کنم هردویمان به آن دل‌بسته‌ایم و ما را از دست این اندیشه که مرگ را دزدی جلوه می‌دهد می‌رهاند و به ما چیزی می‌بخشد از جنس درد که همه‌ی پرسش‌ها را ویران می‌کند و دیده‌ی ما را می‌رباید بسان ماتم‌زده‌ای مات و مبهوت خود که هیچ از اوضاع باخبر نیست گویا که سهم‌گین‌ترین کلمات بسان باری پشتش را خمیده. ولی نمی‌توانم قدمی برایش بردارم و این ناتوانی مرا در چشم خودم خار می‌دارد گرچه هیچ‌گاه از آن دم‌نزده‌ام نوشته‌ی بی‌غرض نمی‌تواند پایانی داشته باشد و شاید این متن بی‌انتهاست فقط می‌خواهد گوشه‌ی بشنودش و هر دو را به سکوتی باز دارد سکوتی که در دل حرف‌ها می‌زاید و چه بسا از سر کثرت و یا از سر مهابت توامان با عجز به بی‌تی اکتفا کند برای رقم زدن و ترتیب دوباره‌ی لحظه‌ی سکوت و مکث تا سکوت نشکند امانان را نبرد و فقط با اشارات نفسی بگیرد و عمیق‌تر شود و از این رفت و شد انصراف ندهد والسلام علیکم ورحمت‌الله سلامت و پایدار باشید در این بین کوچک شما دوست شما ان‌شالله

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از «فتوت» گفتید و مرحوم استاد مستجابی را مدّ نظر آوردید تا این گم‌شده‌ترین معنا یعنی «فتوت» از یادها نرود. در حالی که سخت همه به آن نیازمندیم تا اتفاقاً به جای این که اسیر خودخواهی‌ها و دانایی‌های خود شویم؛ به گفته‌ی خودتان میان هستی و نیستی خود را درک کنیم که این در معنای صدرایی‌اش همان «کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت» است که یک لحظه نمی‌توان از آن غفلت کرد و این یعنی همان آینده‌ای که متذکر شدید که البته سخن در این مورد بسیار است. همین اندازه می‌توان به این کلمات بسنده کرد. آیا می‌توان از خود پرسید در تاریخ چه روی داده و ما کجا هستیم و به کجا می‌رویم؟ توجه به چنین حضوری ما را بر آن می‌دارد تا نسبت به آینده، اندیشه و برنامه‌ای را مدّ نظر داشته باشیم و این هنر بزرگی است که متوجه امکانات تاریخی خود باشیم و نسبت به آنچه روح مردمان آماده‌اند، غفلت نکنیم. مثل آمادگی مردم نسبت به تأمین نیازهای رزمندگان در دفاع مقدس و یا تأمین نیاز خانواده‌های حزب الله در لبنان. این یعنی حضور در تاریخی که انسان می‌تواند خود را از طریق آن حضور در خود حاضر کند و به «فتوت» معنای امروزی ببخشد. موفق باشید